

دیوان پور غنی

شامل:

غزلیات، قصاید، قطعات،

رباعیات و مفردات

به کوشش: سهیلا احمدی غنی

تایستان ۱۳۸۴ خورشیدی

شناسنامه:

- دیوان پور غنی
- به کوشش: سهیلا احمدی غنی و نصیر مهرین
- تابستان ۱۳۸۴ خورشیدی - ۲۰۰۵ میلادی
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه

این کتاب را میتوانید از نشانی زیر بدست آرید:

ایمیل: farahjacob@web.de

تلفون: ۴۹۴۰۴۱۹۲۴۶۶۷

۴۹۴۰۶۱۱۸۲۳۷۹

۳۱۲۰۳۳۴۰۵۵۵

۳۱۵۰۵۴۱۱۸۰۳

حق چاپ محفوظ است. (سهیلا احمدی غنی)

فهرست

صفحه	نویسنده:	عنوان
۱۱	نصیر مه‌رین	- نکاتی در باره این اثر
۱۷	سهیلا احمدی پورغنی	- ابراز امتنان
۲۳	عنایت الله شهرانی	- پورغنی صائب شناس بزرگ
۳۷		- " پورغنی " از قلم پورغنی
۴۳		- " پورغنی " از قلم دیگران
۴۳	برهان الدین نامق شهرانی	- بوریای فقیر
۴۷	یوسف کهزاد	- شاعر دردها و شادی‌ها
۴۹	لیلا تیموری	- در رثای پورغنی
۵۰	دگروال ناصر پورن قاسمی	- زندگینامه عبدالغنی نسواری
۶۰	داکتر عنایت الله شهرانی	- یادی از غنی نسواری و پورغنی
۶۷	میر محمد امین قربت	- تقریظ
۷۰	صلاح الدین سلجوقی	- دوست دانشمندم ...
۷۲	پورغنی	- حضور علامه بزرگ ...
۷۶	الحاج مولوی قربت	- خدمت برادرم آقای ...
۷۸	عشقری	- شعر
۸۴	بیتاب	- شعر
۸۶	حیدری وجودی	- شعر
۸۷	غلام محمد شورش دهاتی	- شعر
۸۹		- مخمس از کلام زارع
۹۲		- نظر محمد خان " نظر "
۹۵		- مولوی خسته
۹۷		- داکتر عبدالغفور روان فرهادی
۱۰۱		- غزلیات
۱۷۹		- قصاید
۲۱۹		- قطعات
۲۳۱		- رباعیات و دوبیتی‌ها
۲۴۳		- مفردات
۲۶۵	ضیاء قاریزاده	- تاریخ وفات " پورغنی "

محمد نصیر مهرین

نکاتی در بارهٔ این اثر

دیوان شادروان عبدالقدیر پور غنی که برگی از تاریخ گواه شعر چند دهه پیشین نیز هست، در پیش روی شما قرار دارد. می‌پندارم که انتشار این دیوان ره به سوی آشنایی خواننده گان بیشتر با یک تن از چهره های مطرح و شاعری می‌برد که از مشتاقان و پیروان شیوهٔ هندی به ویژه بیدل و صائب بود. واضح است که علایق شاعران و علاقمندان شعر در افغانستان به شعر بیدل و صائب بیشتر بوده و پذیرش تأثیر آنها مدتهاست که زمینه بحث و پژوهش این علاقه و تأثیر را احتوا کرده است، بدون تردید دیوان پور غنی یکی از منابعی است در تأیید این ادعا. در بُعد دیگر چنانچه از تاریخ سرایش شعر آگاه هستیم، دوگونه شاعران را در رابطه با موقف شان در قبال حاکمیت می‌شناسیم. دسته نخست شاعرانی بوده اند که از برکت همکاری با دولت‌ها، سلاطین و قدرت‌مندان به نام و نشان، شهرت‌یابی و امکانات مادی رسیده‌اند، از این دسته نیز برخی استعداد و توانمندی را در پای ممدوح نهاده‌اند که ارزش هنر را می‌توان در آن باز شناخت. اما عده‌ی دیگر از این دسته فارغ‌بال از زحمت و کوشایی و استعداد شاعر بودن، از برکت همکاری با دولت‌ها و زورمندان، فرآورده‌های فاقد ارزش هنری را مدتی به عنوان شعر عرضه کرده و به نام شاعر تحمیل شده‌اند؛ و چنین است، هنگامی که چهرهٔ زمانه دگرگون شده، این دسته از شاعران تحمیلی در جایگاه شایسته خویش معرفی شده‌اند.

اما گروه دیگری را نیز در تاریخ شعر و ادبیات جوامع و منجمله افغانستان داریم که آزاده‌گی را پذیرا شده و حتا آن را به جان خریده و در زنده‌گی شاعرانه خویش وجوه آن را به نمایش نهاده‌اند.

پورغنی از این منظر به شاعران آزاده و سرفرازی تعلق دارد که آگاهانه این راه و رسم را برگزیده است، چنانچه گوید:

آزادی و محبت رسم دیار فقر است
در بارگاه دولت جز بار و خر مجوید

و یا:

هر صفحه زور و ساز قدرت در بی نوانیست

پورغنی با چنان موقف، از در دولت صفتان روزی جوی، زینهار میطلبد:

زینهار از دولت صفتان روزی جوی
که حلقه الفت شان حلقه زنجیر شود

با چنان موقف آگاهانه و جدا کردن راه خویش از دسته شاعران درباری و دولتی، جایگاهی در اجتماع می یابد که با رشته هایی از الفت و محبت با مردم عوام و خاستگاه محیط اجتماعی و ادبی اش گره خورده است. محیط ادبی که پدرش غنی نسواری در آن مؤثر بود و مقدمات شعر را نیز پورغنی از همان جا فرا گرفت. زنده گی شاعرانه اش حکایت از عشقی دارد که سرانجام جانگدازی یافت و تا پیرانه سری نیز او را همراهی کرد، منبع الهام او گردید. به آموختن پرداخت و از محضر استادان عصر خویش در هر جایی که بود بهره جست. جهان بینی اش را تأثیر اشعار بیدل و صائب شکل داد. مصاحب قاری، بیتاب، جمشید شعله، دهقان، بسمل و سایر بزرگان عرصه ادب و شعر گردید و بیشترینه سخنانش را در قالب غزل سرود. با آنکه جهان بینی اش در پرتو تأثیرات شیوه هندی شکل یافت، اما تا واپسین لحظات سرایش شعر، گونه یی از تنوع و تشبث در خارج آن قلمرو نیز در اشعارش وضاحت داشت. رنگ و بوی اعتراض بر ناگواری های اجتماع در شعرش راه داشت. از چهل سال ایام پادشاهی یک شخص شکایت کرد و از سانسور و جعل بیت ها به نام او نیز معترضانه نوشت که:

« دو بیت را سانسور کردند و دوبیت از خود آوردند! »

به مناسبت مرگ عزیزان اشعاری نوشت و در تعیین سال وفات و بهره گیری از سنت استفاده از حساب ابجد، دست توفیق تحسین برانگیز یافت. و چنین است که مطالعه دیوان او نه تنها زمینه آشنایی با شعرش را معرفی می کند، بلکه صفحاتی از تاریخ ادبیات را در چهره انسانی می بینیم که در کنار عوام زیسته بود و به قولی « یک قطی نسوار، کاغذ و قلم در جیب » داشت و شعری سرود.

و ما، در تاریخ سرایش شعر میهن خویش، شخصیت های از این دست، کم نداریم. آرامش وجدانی و روحی نصیب بانو سهیلا احمدی پورغنی باد که صفحات پراکنده و نامنظم اشعار آن شادروان را جمع آوری کرد تا انتشار بیابد.

اما در باره همکاری این کمترین، نخست با پیشنهاد دیدن اشعار و تنظیم و ترتیب آنها توافقی داشتم همراه با وسوسه و تردید. از یک سو علاقه به انتشار صفحات پنهان مانده از انظار علاقمندان ترغیب می کرد، به ویژه که با برخی از غزلیات شاعر آشنایی داشتم و از سوی دیگر نبود بضاعت لازم برای ترتیب و در برخی مواقع نیاز به تقطیع و رعایت توازن مصرع ها به تردهایم می افزود. و این در حالی بود که اشعار در دست داشته مرتب نبود. و آن شادروان در هنگام بازنویسی برخی از اشعار چنان که خود نوشته است:

« ولی افسوس که پیری نقصان حافظه را دربر دارد»، اشعاری را چند بار نوشته بود، اشعاری به چشم می خورد که چند بار نوشته شده بود در صفحات مختلف بیت هایی از آنها نیز فرق داشت. حروف و یا کلمات برخی از بیت ها خوانده نمی شد. جای بعضی مصرع ها خالی بود. یک قسمت از اشعار تاریخ سرایش نداشت، با در نظر داشت این وضع دست نویس، پس از مشوره های چند، بنای کار را چنان نهادیم که غزلیات، قصاید، رباعیات، و تک بیت ها و اشعار مناسبی را از هم در بخش های جداگانه جدا بسازیم. مصرع های را که خوانده نمی شد و یا خالی گذاشته شده بود، به همان حال بگذاریم.

حسب وصیت خود آن شادروان نام دیوان، دیوان پورغنی گذاشته شد، توضیحات شاعر با علامه (*) مشخص ساخته شد. نیشته های در دست داشته پیرامون زنده گی، شرح حال و شعر شاعر را در صفحات نخستین آوردیم. با این همه تردیدی نیست که کار بایسته و شایسته یی از دست ما ساخته نشده است. آرزو می رود با خوانش اشعار، کمبودها و نقایص کار تهیه دیوان، در چاپ های آینده رفع شود.

محمد نصیر مهرین

ثور ۱۳۸۳ خورشیدی - اپریل ۲۰۰۴ ع

هامبورگ - جرمنی

سهیلا احمدی غنی

ابراز امتنان

خوانندگان عزیز، بیش از هفده سال از مرگ پدرم شادروان عبدالقدیر پورغنی، پسر "غنی نسواری" مشهور به "ماما غنی" می گذرد. (در مورد ماماغنی یا غنی نسواری، محترم دگروال ناصر پورن قاسمی، مطالبی به رشته تحریر درآورده که شامل دیوان پدرم است).

من برای اولین بار قلم به دست گرفتم، تا سخنانی چند در باره پدرم و آثارش بنویسم. البته این فاصله طولانی زمان، برای دوستان جای سوال خواهد داشت، که چرا دیوان اشعار پورغنی، زودتر به چاپ نرسیده است. بگذارید بگویم که مشکلات روزگار فرصتی دست من و دو برادرم نداد.

چه بیش آرزو داشتیم که هر سه با هم بنشینیم و ترتیب دیوان پدر را بدهیم، مگر مهاجرت همه را از هم پاشاند. برادر بزرگم "انجنیر عبدالجلیل غنی" بعد از آوارگی ها از کشور هند روانه کشور هالند شده و در آنجا در سال ۱۳۷۱ از بستر بیماری به آغوش مرگ رفت.

برادر کوچکم "محمد تیمور غنی" مدتی از ما دور در وطن ماند، بعداً روانه کشور هند و شوروی گردیده، بالاخره در شهر هامبورگ آلمان، در سال ۱۳۸۲ به خواب ابدی رفت.

من هم این مدت ۱۷ سال دور از وطن با هزار مشکلات و دوری از فامیل، در کشور هند و شوروی به سر برده، فعلاً مقیم کشور هالند هستم.

سال ها گذشت، آن روز نرسید که با هم بنشینیم، داغ مرگ دو برادر و کمبود حضور آنها، به فکر کردن و اقدام چاپ اشعار پدر برای من که یگانه اولاد باقی مانده اش هستم، مشکل و همراه با غم و اندوه بود.

از یک طرف پرسش دوستان، که چرا تا به حال دیوان پورغنی چاپ نشده و گاهگاهی شنیدن آهنگ مرحوم استاد سرآهنگ با غزلی از پدرم «به تو حسن نیکو نمی ماند» و از طرف دیگر دیدن اوراق شعرش به دردهایم می افزود.

خوش بختانه، سال گذشته در یکی از محافل فرهنگی در هالند، با شاعر و خطاط محترم آقای غلام فاروق سروش، صحبت از دیدن اشعار قلمی پدرم و چاپ دیوان او رفت. آقای سروش از محترم محمد نصیر مهرین نام برد و گفت ایشان، شایستگی این کار را دارند. و من با مشوره با آقای عنایت الله شهرانی، دانشمند گرامی که در گذشته ها رابطه دوستی و مجالس ادبی با پدرم داشت و از زندگی و شعرش اطلاع کافی داشت، چنانچه در مطبوعات آمریکا نیز در باره وی نوشته، از طریق تیلیفون صحبت نمودم، او نیز از سپردن اشعار پدرم برای ترتیب و تنظیم آن به آقای مهرین، اظهار خوشنودی نمود. سرانجام مجموعه از سرودهای مذکور را با خودم به هامبورگ برده، روانه منزل وی شدم.

در حالی که دوست محترم ما سوگوار از دست رفتن عزیزى نیز بود، با پیشانی باز از من استقبال نموده، بعد از نگاهی به چند صد ورق پراکنده گفت: به مشوره خودتان و آقای شهرانی، انشاءالله کاری می کنیم. بعد از مدت طولانی صحبت ها و دید و بازدیدها، متن نهایی برای چاپ آماده گردید.

ناگفته نباید گذاشت که اشعار پدرم در زمان حیاتش به شکل یک مجموعه شعری چاپ نشده بلکه به صورت پراکنده در روزنامه های "انیس" و "اصلاح" آنوقت به نشر رسیده است. همچنان سوانح مختصر او با نمونه شعرش در کتابی بنام "معاصرین سخنور" و بعداً در مجموعه "پر طاووس" یا "شعر فارسی در آریانا" تألیف محمد حنیف حنیف، و ... به چاپ رسیده است. شخص خودش قسمتی از اشعار خود را آماده چاپ ساخته بود، اما زمام داران دست نشانده روس علاقه یی به نشر آن نگرفتند چونکه از آنان توصیفی به عمل نیامده بود. بعداً مرضی و پیری دامن گیر وی گردید. بار دیگر برادر زاده اش "اسد جان سیفی غنی" در کشور پاکستان، کوشش به تنظیم آن کرد. اما متأسفانه گرفتاری های مهاجرت، برایش موقع بیشتر نداد. چرا که ترتیب یک دیوان شعر زحمت زیادی دارد.



دیوان پور غنی

اما این زحمت را محترم آقای مهرین، دوست عالیقدر و دانشمند گرامی ما به عهده گرفت که من از همکاری ایشان از صمیم قلب سپاس فراوان دارم. چرا که وی در دنیای شعر و ادب، همانند ستاره درخشانی است که از پرتو روشنی اش امروز نام پدرم زنده و جاودان شد.

برای معرفی پدرم، به علاوه آنکه محترم شهرانی در مطبوعات افغانستان در سابق و مطبوعات دری آمریکا، فعلاً مطالبی نوشته، پدرم نیز قسمتی از شرح زندگی خویش را به قلم خود به رشته تحریر در آورده که در صفحات اول کتاب دیده می شود. و باقی در زمان حیات پدرم، شعرای عالیقدری چون مرحوم استاد بیتاب که رشته فامیلی با پدرم داشت، مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی، مرحوم مولوی قربت، مرحوم صوفی عشقزی، محترم غلام محمد شورش دهاتی، محترم نظر محمد خان، محترم حیدری وجودی، اشعار توصیفی برای او نوشته اند که قید دیوان است. و بعد از مرگش محترم ضیاء قاری زاده، مرثیه یی را که تاریخ وفات پدرم در آن موجود است سرود و غیر از آن مرثیه دیگری را محترمه لیلا تیموری که رشته فامیلی با من دارد، در باره مرگ وی نوشت. و هم چنان مطالبی را محترم برهان الدین نامق، محترم یوسف کهزاد و محترم مهرین تحریر نموده اند که همه و همه را مطالعه خواهید نمود.

پدرم، مانند پدرش غنی نسواری، اهل علم و ادب و شخصیت باوقار و مردمی داشت. و هم چنان طبیعت عاشق پیشه داشت، چون که منبع الهام شعری او، عشق ناکام جوانی اش بود. و اولین شعر و رباعی را به خاطر آن سرود.

نه جور چرخ، نی ظلم فلک کرد
مرا عشق بُتان بیچاره گک کرد
فلک داغ دلم را شور می خواست
از آنم ساکن کان نمک کرد

در باره این عشق ناکام حکایتی از خودش شنیده ام:

روزی از روزها پدرم افسرده خاطر به خانه آمد، من علت افسردگی اش را سؤال کردم، در جواب گفت:

امروز در "قول آبچکان" کابل دیدم جنازه بی را به طرف قبرستان می بردند و در میان مشایعت کننده گان، آشنایانی را از تالقان دیدم، ناراحت شده پرسیدم جنازه چه کسی است؟ آنها نام مرحومه عشق دوران جوانی ام را گرفتند که بعد از نامرادی ها و ازدواج با شخص دیگری، ساکن کابل شده بود. من صبر نکرده، نزدیک رفته، به یاد جوانی و عشق ناکام مان، پایه چارپائی اش را گرفته تا قبرستان بردم. اما کسی ندانست که من چه غمی داشتم.

اما برای پدرم، رنج عمیق تری مرگ پسر دومی اش یعنی برادر وسطی ام (انجنیر عبدالوکیل غنی) در عنفوان جوانی در سال ۱۳۴۷ در شوروی بود که تا اخیر زندگی سوگوار شد و از سوز دل اشعاری نیز در مورد مرگ وی گفته. اما موجودیت مادرم، که خود داغ مرگ پسر جوان بر دل داشت، سفر زندگی را برای پدرم آسان تر ساخت و هر دو با داشتن غم بزرگی، زندگی را رفیقانه پیش بردند و در یک سال جهان فانی را وداع گفتند. روح شان شاد باد!

فعلاً از خانواده پورغنی، من دختر او سهیلا احمدی غنی، شوهرم عبدالؤمن احمدی و پنج اولادم سه پسر و دو دختر. از برادر بزرگم دو پسر و یک دختر و خانمش، از برادر کوچکم دو پسر و دو دختر و خانمش باقی مانده اند.

در پایان به حیث یگانه بازمانده پدر عزیزم، درود می فرستم به روان شخصیت های عالیقدری که از اشعار پدرم در زمان حیاتش توصیف کرده اند و حالا چراغ عمرشان خاموش شده و ابراز امتنان می نمایم از عزیزانی که بعد از مرگ پدرم، مقام او را گرامی داشته اند. هم چنان از فرزندان عزیزم فریحه جان، فاروق جان و فواد جان که هزینه چاپ این کتاب را بدوش گرفته اند، سپاسگذاریم.

در اخیر باز هم درود به روان پدرخوبم و آرزو می کنم دیوان اشعارش مورد پسند و پذیرش اهل ادب و شعر قرار بگیرد.

با تقدیم ارادت قلبی به خوانندگان محترم

سهیلا احمدی غنی

عنایت الله شهرانی

پور غنی صائب شناس بزرگ

در اوایل سال ۱۹۶۶ مسیحی، فقط زمانی که از فاکولتهٔ تعلیم و تربیه فارغ شدم، چون بدخشانی و مسافر بودم، به سراچهٔ حویلی شادروان عبدالقدیر پور غنی، واقع ده بوری کابل، طی توافقی آغاز به زندگی بعد از تحصیل کردم. اولین دیدار من با خانم مرحومه شان ماه گل جان بود که میان زنها بالاتر و مهربان تر از او کمتر سراغ داشتم. شادروان پور غنی (گل آغا) بعد از دقایقی ظاهر گردید و برخورد او بی نهایت عالمانه و محترمانه بود و به فارسی تیبیک کابل سخن می گفت. بعد از آن تاریخ تقریباً هفت سال تمام در همسایگی او حیات بسر بردم تا وقتی که ازدواج کردم و بعداً صاحب خانهٔ شخصی شدم. ارتباط ما تا سال ۱۹۸۰ میلادی دوام داشت، بعد از آن من غربت زده شدم و او در کابل حیات بسر میبرد و تا وقتی که دار فانی را وداع کرد و خداوند او را غریق رحمت خود گرداند و جایش را با خانمش خلد برین بسازد.

عبدالقدیر پور غنی کی بود؟

پور غنی فرزند مرحوم عبدالغنی نسواری از کاکه های مشهور کابل است که مردمان معمراکابل همه او را منحیث مرد با وقار، کاکه، سخی و شخصیت مردمی می شناختند. درین اواخر دو مقاله توسط این نگارنده به مجلهٔ "درد دل افغان" در آمریکا، و جریدهٔ "لمر" در کانادا در بارهٔ مرحوم کاکه غنی نسواری نوشته و به چاپ رسید. با آنکه در اواخر دههٔ چهارم شمسی مقالهٔ مفصل با اسناد یعنی به استناد گفتار شخص پور غنی در بارهٔ مرحوم غنی نسواری نوشته بودم که در مجلهٔ "لمر" بمدیریت

شادروان غلام عمر شاکر در وزارت اطلاعات و کلتور بچاپ رسیده بود، امسال نیز مقاله بسیار سودمند در باره کاکه غنی نسواری توسط جناب آقای دگروال ناصر پورن قاسمی نواسه استاد قاسم افغان از طریق جریده " امید" در آمریکا به نشر رسید و کسانیکه خواسته باشند در باره او معلومات بیشتر حاصل دارند، بمنابع مذکور مراجعه نمایند.

پور غنی در وقت حیات پدر، به تعلیم و تحصیل چندان اعتنا نکرد و به تقلید از پدرش با لباسهای فاخره کاکه های کابل در گشت و گذار بود. گاهگاهی به دوکان پدرش سری می زد و در دعوت های پدرش از مهمانان پذیرایی و میزبانی می کرد و دوستان و رفیقان هم سالش را دایم بخانه می آورد و در دعوت های بزرگ پدرش، آنها را شریک می ساخت و طوری که دوستانش به من می گفتند، پور غنی از سرشارترین جوانان کابل بشمار می رفت.

پدر پور غنی، کاکه غنی نسواری، عادت داشت که در شب نشینی ها علماء و دانشمندان را در بیدل خوانی و مشاعره به مهمانخانه اش دعوت کند و شبها را با ذکر ابیات و غزل ها و تفاسیر سحر می کردند. پور غنی از طفولیت، این مجالس را سعی می کرد که از دست ندهد و در حقیقت اولین مدرسه عملی پور غنی، همین شب نشینی های پدرش با مشاهیر کابل است و طوری که از زبانش شنیده ام، که می گفت بلی، من همه کمالات خود را از صحبت با بزرگان در مهمانخانه پدرم بدست آورده ام، ولی وقتی که بزرگتر شدم، به اثر مطالعات شخصی، با بزرگان ادب آشنایی بیشتر حاصل کردم و کتاب ها را می خواندم و یادداشت ها می گرفتم.

پور غنی را پدرش در مدرسه صنایع نفیسه کابل شامل ساخت و او نقاشی را آموخت ولی آن مکتب را تا آخر تعقیب نکرد و دوباره به زندگی آزاد و مطالعه شتافت و در هر کتاب و هر کتابخانه و هر کتابفروشی و هر مجلس مراجعه کرد و از آنها بهره یافت و کارهای مطابق ذوق و میل خود انجام داد. بیاد دارم روزی را که با این نگارنده مسابقه نقاشی را انجام داد و البته تا حدی توانستم با او پنجه نرم کنم، ولی وقتیکه سخن از شعر و شاعری بمیان می آمد، چشمانش از قفسه های چشم بیرون میشدند و چنان جدی سخن می گفت و چنان شعر می خواند که گویی حضرات صائب تبریزی و بیدل در مقابل چشمانش قرار دارند و اشعارشان را



دیوان پور غنی

بحضورشان خواننده و امتحان می گذراند و با آنها صحبت می نماید و هیچ قدرتی نبود که در مقابل او با خواندن اشعار و یا شرح حال شعراء برابری کند، و دریغا که آن مرد با ذکاوت از جهان بی نام و نشان رفت و اینست بعضی زوایای حیات پور غنی:

الف - پور غنی مورخ کابل:

شادروان استاد عظیم زایر، استاد فاکولته تعلیم و تربیه به نگارنده این سطور می گفت که پور غنی بهترین مورخ کابل است. کوچه های کابل، شخصیت های مشهور کابل، شعرای کابل، پهلوانان کابل، وکلای کوچه های کابل، روحانیون کابل، خراباتیان سرشناسان کابل، خاندان های کابل، خانواده های محمد زایی ها، پادشاهان کابل، قبرستان های کابل، زیارت های کابل، باغهای کابل، میله گاهها و تفریحگاه های کابل، رسم ها و رواج های کابل و غیره را چنان می شناخت و می دانست که گویی کابلستان را خودش آباد کرده و هر وجب از خاکش را با مردمانش می شناخت.

حکایات مختلف و داستان های متعدد را در باره کاکه های کابل چنان شرح می داد که می گفتم همه در مقابل چشمانش قرار دارند. مهمتر اینکه خواص و کارهای کاکه ها را مختص می ساخت و بررسی های عجیبی می نمود که لازم است در باره کاکه های کابل و فرهنگ کابلی ها، کتاب علیحده نوشته و تحریر شود.

پور غنی چهره های مردم کابل را با شمائل شان با بینایی عجیبی تمثیل می کرد و خیلی جدی سخن می گفت و می گفت که اگر استادان پوهنتون (دانشگاه) بخواهند در باره کابل کتاب بنویسند، او حاضر است که برایشان معاونت نماید. حیف و صد حیف که این کار صورت نگرفت، ورنه بسی چیزهای ناگفته به زبان قلم در باره کابل بدست می آمد و بسی چیزهای فرهنگی به تاریخ کابل از زبان پور غنی، توضیح و روشن میگردید. دریغا که من در آن اوقات بی اطلاع و بی تجربه بودم و استاد عظیم زایر بیمار و مصروف تدریس بود.

پور غنی داستان های شاهان گذشته را حکایه می کرد و به ظهیرالدین

محمد بابر شاه، چنان احترام می ورزید که گویی جدِ بزرگش باشد. همه تزئینات، زیبایی ها، غرس اشجار، تعمیر باغها، عمرانات و باغهای شهر آراء، جهان آراء، باغ بابر، مناطق پغمان، ویس الابد و غیره را محصول خدمات اولاده امیر تیمور می دانست و حقیقتاً همانطور هم بود که گفته هایش را استاد علامه حبیبی در کتاب "تاریخ مختصر افغانستان" تصدیق می کند و در کتاب "بابر شاه" آنرا شرح و بسط می دهد.

از میرزا اولوغ بیگ، جدِ بزرگ شادروان حاجی غلام سرور دهقان و میرزا ویس و غیره حکایات و داستان ها داشت و خدمات هر یک را با اسناد ارائه می کرد و می گفت که نام های تیموریان و اولاده او (بابریان) قبل از آمدن امیر عبدالرحمن خان ورد زبان کابلیان بود و آنها را پادشاهان بسیار بزرگ کابل می شناختند، ولی چه سود که بعد از روی کار آمدن محمد نادر شاه، نام این خاندان های بزرگ و خدمتگاران راستین کابل، از میان برده شدند.

روزی از جوی بزرگ کنار باغ بابر در کمر کوه سخن در میان آمد و او گفت که آنرا میرزا ویس تیموری آباد کرده و یکی از آن محلات یا آنطرف فابریکه جنگلک به اسم "ویس الابد" به نام او مسمی است. وجه تسمیه چهل ستون، دارالامان، ده بوری، کوته سنگی، کارته سخی، پل های دریای کابل چون پل مستان، پل محمود خان، پل آرتل، پل باغ عمومی، کوتی های کابل، کوتی لندنی، چارچته کابل، مندوی ها، پیداوار، صادرات و واردات کابل را با تمام معنا در حافظه داشت و حافظه او همانند یک دائرةالمعارف بود.

این نگارنده بار بار برای مرحوم پورغنی گفته بودم که خاطراتش را بنویسد، چون از یک طرف رو به پیری نهاده و از جانب دیگر به مشکلات روزگار حیاتی روبرو بود، نتوانست به این کار موفق شود. تنها وقتی را به یاد دارم که در باره شعرای افغانستان تحقیق و تتبع می کرد و محرز است که آنرا به پایان نرسانده است.

پور غنی در علم الانساب شهره آفاق داشت، هرکسی را که در کابل از او می پرسیدید، اجداد او را نام گرفته معرفی می کرد و من حیران به استعداد و مغز غنی او می شدم، حافظه او محیرالعقول و فکر او از خارق العادگی برخوردار بود.

ب - هم نشینان پور غنی:

با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی سیاه شوی

این نگارنده بعد از شناخت با شادروان پور غنی، سعی می کردم که در اوقات مساعد به حضورش بروم و او نیز بگونه دانشمند مهربان با من یاری می داد و تشویق ها می کرد، کتب زیاد را در اختیارم بطور امانت می گذاشت و در صورت مشکلات حل مسائل و معضلات را انجام میداد.

بقراریکه شخصاً برایم مرحوم پور غنی گفته است، او با همه علمای کابلستان، شعرای کابل، نویسندگان کابل، بیدل شناسان کابل، خراباتیان کابل، نقاشان کابل، متصوفین و عرفای کابل ارتباط داشت.

روزهایی را بیاد دارم که مرحوم حاجی غلام سرور دهقان، داکتر احمد جاوید، قاضی ظاهر سامی، استاد مولوی خسته، مولوی قربت، جمشید شعله چاه آبی و غیره به خانه پور غنی می آمدند و بحث های علمی، سیاسی و ادبی می کردند. پور غنی می گفت مرحوم استاد بیتاب (از خویشاوندان غنی)، شایق جمال، عشقوری، استاد خلیل الله خلیلی، محمد ابراهیم خلیل، استاد بسمل، استاد صفا و دانشمندان دیگر را ملاقات کرده و با هر یک گفتگوها انجام داده است و نظریات هریک را با خصوصیات شعری شان، و اصل و نسب شان به من شرح می داد. چون حوصله نوشتن و یادداشت گرفتن را چندان نداشت، یگانه ذخیره خانه او حافظه بود و بس.

از کوچه خرابات، اهل خرابات، اهل مردمان چنداول حکایات زیاد داشت، خاندان استاد قاسم افغان را با خود استاد قاسم به خوبی می شناخت و معلوم بود که پدرش با استاد قاسم بزرگ موانست داشته است.

یکی از خواص پور غنی این بود که در مجلسی که او تشریف میداشت، شنوندگان و هم صحبتانش هرگز خستگی احساس نمی کردند. او آنقدر در معلومات آفاقی غنی بود که هر چه که می گفت، گفتارش تکراری نبود، زیرا معلوماتش زیاد بود و حثاً نمی توانست هر آنچه را که بدل دارد، خلاص نماید و چه رسد به این که موضوعات و گفتارش را تکرار نماید.

ج - پور غنی پیرو و معتقد به صائب تبریزی:

صائب کسی به رتبه شعرم نمی رسد
دست سخن گرفتیم و بر آسمان شدم

حافظه معجزه آسای پور غنی او را یاری داده بود تا صدها و هزاران بیت حضرت صائب تبریزی را از یاد بخواند. پور غنی آنقدر به دیوان صائب حاکمیت داشت که اگر حرفی یا کلمه ای در چاپ ها اشتباه شده میبود، فوراً آنرا با اعتماد کامل اصلاح کرده و اصل را بجای آن قرار می داد. از بس که به صائب و مقام شعری او ارادت و علاقه داشت، گاهی مجنون صفتانه با خود اشعار صائب را زمزمه می کرد و چیزهایی را بزیر لب می گفت و چنان به عظمت و مقام شعر صائب عقیده داشت که دیگران قرآن را در کیسه ها با خود حمل می کردند و او کلیات فارسی صائب را.

هر مصرع و هر بیت صائب را علیحده، علیحده می خواند و ترجمه و تفسیر می کرد؛ نزاکت های ادبی، استعارات، کنایات، ابتکارات، موشکافی ها و باریک بینی ها را یک به یک با لذت تمام به زبان می آورد و می دانستم که پور غنی به همه بزرگان قدیم و یا قدما علاقه و محبت خاصی داشت، ولی باورم نمی آید که پور غنی بالاتر از صائب، به قدمای دیگر علاقمند می بود. با آنکه ارادت پور غنی را در خصوص ابوالمعانی بیدل صدها بار دیده ام و او را گاه گاهی بالاتر از بشر خطاب می کرد، ولی چون نوبت به صائب می رسید، ورق برمی گشت و دیوانه وار همه را با ذکر نام او فراموش می کرد.

پور غنی اگر مبالغه نکرده باشم، نیم اشعار و غزلیات بیدل را از بر داشت و آنقدر اشعار بیدل را از یاد می خواند که گویی از روی کاغذ می خواند، در حالیکه نه یادداشتی نزدش وجود داشت و نه کتابی و یا ورقی. او عقیده داشت که کسی به معنی اصلی اشعار بیدل آگاه می شود که چهل ساله و یا بالاتر از آن باشد و می گفت که پختگی انسان و آمادگی بشر به سن چهل است.

تفاوت اشعار بیدل را با تفاوت اشعار صائب تبریزی شرح می داد و

خصوصیات هر یک را به آسانی می دانست. این جانب از ترک بودن حضرت بیدل آگاه بودم، ولی معلوماتی در خصوص ترک بودن صائب تیریزی نداشتم و او را بنام صائب اصفهانی می شناختم و او که همه اصل و نسب صائب را می دانست، می گفت که از ترکان آذری است و از قوم مرشد اعلی مولانای روم، شمس تیریزی می باشد.

پور غنی دیوان ترکی صائب را بدست داشت. با آنکه معنی گفتارش را در ترکی آنقدر نمی دانست، از محبت زیاد یک کاپی کلیات ترکی صائب را با خود نگه می داشت و از طریق ترکی زبانان، بعضی اشعارش را با اشعار فارسی اش مقابله و مقایسه می کرد و طوریکه از دانشمندان ترکی دان شنیده ام، دیوان ترکی صائب قوی تر از دیوان فارسی او است.

پور غنی هم چنین به امیر خسرو دهلوی و نظامی گنجوی محبت خاصی داشت و می گفت که آن هر دو از سرداران ترکان بودند و من این را بخوبی می دانستم که پور غنی ارتباط خونی به ترکان نداشت.

شبی در محفلی، پور غنی را با جمشید شعله در یک وقت ملاقات کردم و محفل در خانه خود پور غنی برگزار شده بود و آن شب که بحث تا نماز بامداد ادامه داشت، من تا آخرین دقائق صحبت هایشان را تعقیب کردم. پور غنی در حفظ اشعار چون بحر بی کران بود. او اشعار خاقانی، نظامی گنجوی، مولانای بلخی، حافظ، سعدی، سنایی و ده ها دیگر را می خواند و چنان به سرعت می خواند که تعجب آور بود اینقدر اشعار را در حافظه داشته باشد و من در آن وقت قدرت و نوشتن مقالات بسیار با سویی ادبی را نداشتم، ورنه مقاله بی را به عنوان " پور غنی اعجوبه زمان " مینویشتم. ناگفته نماند که جمشید شعله هم از همان کسانی بود که دارای مغز متفکر، مغز ادبی و صاحب حافظه بسیار قوی بشمار می رفت و او بود که با پور غنی مناقشه کرد و او بود که پور غنی را تا صبح مصروف نگهداشت و چند باری بوجد آورد.

پور غنی در ادبیات کلاسیک، خاصاً به سبک هندی سخت عقیده داشت، بارها از زبانش شنیده بودم که می گفت، جناب محمد عبدالحمید اسیر (قندی آغا) از بیدل شناسان اول افغانستان می باشد و هموست که عرس های بیدل را بر پا داشته و روح بیدل را شاد می ساخت و از همه بالاتر به مرحوم قندی آغا در خصوص خدمات به بیدل مقام قائل بود.

د - پور غنی شاعر غزل سرا :

پیش از این که این نگارنده با پور غنی آشنا شوم، فکر می کردم که او یک شاعر غزلسرای ایرانی است که به سبک هندی شعر می گوید و بعدها دریافتم که بسیاری از مردم همین طور فکر می کردند که او ایرانی است. پور غنی غزل های خود را به سجع کلام بیدل و صائب می سرود و اشعارش بسیار آبدار و موزون و سوزناک بودند. اشعارش در بسیاری اخبار، مجلات و جراید در کابل به طبع می رسید. شنیده بودم که استاد بزرگ علامه خلیل الله خلیلی می گفت که هر کسی که شعر زیاد را به حافظه بسپارد، می تواند شاعر شود و با آوردن این سند و برهان، باید پور غنی شاعر می شد که هزاران بیت را از یاد می خواند و حقیقتاً شاعر پر آوازه گردید.

روزی از تصادف بد، میت فرزندش عبدالوکیل پور غنی را که در مسکو تحصیل می کرد در خانه اش آورده و او را جریحه دار و قلبش را شکافتند و خودش می گفت که جگرش پاره پاره شده است، چه کند؟ بناگه در گوشه بی نشست و شعر گویی آغاز کرد. معمولاً یک قلم و کاغذ را در جیب داشت و قطعی نسوارش ضمیمه آنها بود. شعر بسیار تراژییدی سرود که انسان را بی گمان به گریه می آورد و همه تأثرات پدری را در آن شعر گنجانیده بود. از آن دم تا این وقت، اگر چه بیش از سی سال میشود، یک بیت آن بیادم مانده که می گفت:

هرگز نمی رود ز یادم مرگ فرزند غربت آغوشم

وقتی که آنرا به حساب ابجد انداختیم، تصادفاً تاریخ فوت فرزندش به دست آمد. پور غنی در حساب ابجد، تاریخ و تقویم ترکی، ستاره ها و بعضی مسایل دیگر، چون رمل و نجوم علاقمند بود و معلومات بسیار مفید داشت.

شعراي ديگر که نامشان را در بالا ذکر کردیم، اشعار پور غنی را میپسندیدند و از او خواهش می کردند که اشعارش را در مجالس قرائت کند. در شعر گویی پور غنی، چندان وقت را صرف نمی کرد و تنها در گوشه بی به زمین می نشست و کلاه پوست قره قلی اش را بکنار می گذاشت و یک دهن نسوار را به دهن می انداخت و بعد از آن رویش را

به طرف دیوار می گشتاند و شعر می سرود. من این طور صحنه ها را چند بار مشاهده کرده ام.

به روز ۲۷ جون سال دوهزار و سه به نگارنده این سطور محترمه سهیلا جان دختر پور غنی از هالند تلیفون نمود و سی و پنج سال پیش را در خاطره ها زنده ساخت و او فرمود که در نظر دارد دیوان اشعار پدر گرامی اش را به زیور طبع آراسته سازد. خدا را شکر کردم که یک تعداد اشعار آن مرحوم با همه مشکلاتی که در کابل آمد، هنوز بدست سهیلا جان قرار دارد.

این نگارنده که تقریباً بیست سال با پور غنی هم طبق، هم کتاب و هم صحبت بودم، از او فیض ها گرفته و بهره ها برده ام و کابل را نظر به توان به برکت او شناخته ام و علاقه مرا به تاریخ و ادبیات، بعد از پدر مغفورم، او زیاد ساخته است.

یکی از شخصیت های بسیار محترمی که واقعاً با پور غنی محشور بود و او را به وجه بسیار خوب می شناسد، عبارت از جناب آقای برهان الدین نامق می باشد. نامق که خود از شخصیت های کم پیداست، شاعر زبان های فارسی و ترکی است که در ترک و ترکستان شناسی ید طولی دارد و کتاب هایی را در آن باره در قید تحریر آورده است. شنیده ام که آقای نامق در نظر دارند در باره پور غنی رساله و یا مقاله یی را بنویسند، که البته یکی از کارهای خیر آقای نامق خواهد بود.

ه - امرار حیات :

من در سوانح مرحوم کاکه عبدالغنی نسواری از زبان شخص پور غنی و چندین شخص دیگر شنیده بودم که کاکه غنی مرد خراج، نان ده، سخی و مهمان نواز بود که درس به روی مسکینان، فقرا و بزرگان همیشه باز بود و او هر آنچه را که بدست داشت، مصرف می کرد، چنانچه که در مقالات "تذکره" آمده بود که میراث غنی نسواری فقط یک کتابچه ضخیمی بود که بعضی اشعارش را در آن گرد آورده و اشعار انتخابی دیگران را درج کرده بود و بس و از مال و ملک و جایداد به پور غنی چندان چیزی به میراث نمانده بود.

پور غنی برای تأمین احتیاجات فامیل در تجارت آزاد مشغول بود، یکی از عایداتش این بود که خانه ها و یا زمین را خریداری می کرد و به قیمت بهتر می فروخت و در این کار سرمایه زیادی را بدست نداشت و شاید تمام سرمایه او معادل قیمت دو خانه متوسط در کابل می بود. گاه گاهی کارهای قالین و کتاب را نیز انجام می داد.

چون خودش کتاب خوان و کتاب شناس بود، کتاب ها را می خرید و بعداز مطالعه به چند نفر از دوستان کتاب فروشش آنها را می فروخت و از آن چندان عاید نمی کرد. یکی از دوستان کتابفروش پور غنی شخصی بود که در ایستگاه پل باغ عمومی بالای دیوار پهن پارک، کتابفروشی میکرد و بس علماء و دانشمندان با او ارتباط داشتند. من هم آن مرد محترم را می شناختم و کتاب هایی را از نزدش می خریدم. مردم او را لقب " آقای دیوار سوار " می گفتند، واقعاً مرد محترمی بود که فیض و برکت او به بسیاری از علما می رسید.

پور غنی از کتاب هایی که در هند قدیم چاپ می شد، نام می گرفت و روزی را به یاد دارم که دیوان عبدالرحیم خانخانان را برایم تحفه داد و من آنرا به کتابخانه پوهنتون (دانشگاه) کابل هدیه کردم. یک نفر از استادان دانشگاه (یونیورسیتی) اسلام آباد کتابی را در باره خان خانان نوشته و تحقیقات کرده و در مرکز فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به چاپ رسانیده است. در کتاب مذکور آمده که دیوان خان خانان مفقود الاثر بوده و تا حال به چاپ نرسیده است، در حالی که دیوان خان خانان را که من بدست داشتم، چاپ هند بود و من بدست خود آنرا به کتابخانه سپرده بودم و دیوان او چاپ شده است و مفقود الاثر نمی باشد.

و – بازماندگان پور غنی :

مرحوم عبدالقدیر پور غنی یک برادر داشت که در مزار شریف حیات بسر می برد و از فامیل او معلومات کافی بدست نیست. پورغنی با یک دختر مزاری ازدواج نموده و طوری که در آغاز این مقاله یادآوری گردید، یکی از زنان فرشته خصال و از عقیقه های دوران بود. محصول ازدواج هر دو سه پسر و یک دختر می باشد. انجنیر عبدالجلیل غنی



دیوان پور غنی

فرزند بزرگشان که در دوران هجرت به کشور هالند وفات کرد، فرزند دومی عبدالوکیل غنی که در روسیه وفات یافت، پسر سومی تیمور غنی که در این اواخر در کشور آلمان وفات یافت.

اولاد خوردشان محترمه سهیلاجان میباشد که فعلاً در هالند با شوهرش مؤمن خان بسر می برد. البته بجز از عبدالوکیل، از اولاده دیگر، فرزندان موجود می باشند.

فعلاً سهیلا یگانه کسی است که چراغ خانواده خود را روشن نگاه داشته، چنانچه که گفته شد می خواهد دیوان اشعار پدر نامدارش را به چاپ برساند.

مرحوم عبدالقدیر پور غنی، شخص دارای قامت بلند به رنگ گندم گون، قوی هیکل و با وجاهت بود. شمایل خاصی داشت، دائم کلاه قره قلی سور را بر سر می کرد و گاهی به لباس اصل کابلی و گاه لباس رسمی تر بمانند دریشی ببر می کرد و پور غنی یکی از اصیل زادگان کابل و کابلستان بود.

روح پور غنی، خانم ماه گل جان، عبدالجلیل، عبدالوکیل و تیمور شاد باد و جایشان را از خداوند، خُلد برین می خواهم.

به سلامتی محترمه سهیلا جان و بازماندگان

داکتر عنایت الله شهرانی

بلومینگتن - اندیانا

۲۸ جون سال ۲۰۰۳ میلادی

پور غنی از قلم پور غنی

اینجانب عبدالقدیر متخلص به پورغنی ، ولد مرحوم عبدالغنی خان مشهور به " غنی نسواری" کابلی الاصل بالا حصاری. قرار گفتار پدر مرحوم، پدر پدرم از قوم چغتایی بوده و مادر پدرم یوسف زایی بوده، مادر مرحوم خودم از رُخه پنجشیر بوده است.

تولد در گذر سردار جان خان کابل در اواخر بهار ۱۲۹۷ شمسی واقع شده. در سال ۱۳۰۵ به مکتب امانی داخل شدم و تا صنف پنج آن مکتب که مصادف بسال ۱۳۰۹ بوده، متعلم بودم، بعداً داخل مکتب صنایع نفیسه گشتم و تا صنف اول " اعدادیه" در مسلک رسامی ادامه تحصیل داشتم. اواخر سال ۱۳۱۳ شمسی به معدن نمک به کارات (های) پدرم رفتم و درس و تعلیم را رها نمودم. اما چند سالی که به معدن نمک بودم، تحت نظر مولوی عبدالکریم تالقانی و ایشان معصوم جان خانقایی و میرزا امیر محمد خان معطر که در معدن نمک وظیفه دار دفاتر پدرم بود و یک شاعر و نویسنده ممتاز عصر خود به شمار می رفت و چندین سال در وزارت خارجه ایفای وظیفه داشت، رشته درس را دوباره بکف گرفتم و از فیض ایشان موفقیتی حاصل کردم. و این بیت ها را گفته ام:

عبث مشو "غنی" دل‌تنگ نامرادی خویش
ز باقیات جهانت اگر سخن باقیست

* * *

چه غم از غیرت بی دردی احباب، "غنی"
بعد مردن هم اگر روی سخن سوی تو بود

* * *

"غنی" از بسکه غزل دلکش و دلبر گوید
در امان ماند از فتنه دورانی چند

* * *

در جهان کاش "غنی"، سبز فناچیز بدم
یا چو شبنم ز رفیقان نسیم سحری

* * *

در غزل هر مصرع من مرهم داغ دلست
غیرت شوریده گان، هر بیت دیوان منست

* * *

بعد از وفات ماست سخن یادگار ما
این لعل پر بهاست چراغ مزار ما

* * *

سخنی چند اگر بی سر و سامان گفتم
در تب عشق ز بس سوختم هذیان گفتم

* * *

در جهان یادگار ما سخنست
شمع لوح مزار ما سخنست
آنچنانم به عشق حسن سخن
گوی پروردگار ما سخنست

* * *

"غنی" کی غره گر کسوت چند خویشم
من که مغرور از آن طبع بلند خویشم

* * *

دلم تا آن بُت نامهربان برد
جهان آرزو را از میان برد

* * *

تا که عشق خو برویان جهانم داده اند
بی تکلف نقد عمر جاودانم داده اند
با همه بی بهره گی از مال و جاهم حیف نیست
عوض گنج روان، طبع روانم داده اند

* * *

یکی سؤال نمود از ذکوة دولت حسن
فقهی عشق بگفتا که بوسه لب لعل

* * *

پدرم شعر می گفت این فرد از پدر مرحومم عبدالغنی خان نسواری
میباشد:

بظاهر طلا و به باطن مسم "غنی" نام دارم، ولی مفلسم

که در روز جشن ملت، دوره سلطنت اعلیحضرت امیر حبیب الله خان
شهید در بالای دوکان خود واقع پل خشتی کابل ترقیم و تعلیق کرده بودند،
و قتی که اعلیحضرت موصوف تشریف فرمای بازار سرپل گشتند، نظرشان
به فرد مذکور افتاده، بسیار طرف توجه و پسند و الاشان واقع و علی
العجالة دو صد طلای مسکوک برایش بخشش کردند. این فرد امروز زبان
زد خاص و عام است، لهذا احتراماً و افتخاراً سرلوح دیوان خویش قرار
دادم.

* * *

چون خانه دان پدر مرحومم از سالک بالاحصاری شاعر دوره سدوزائی
ها و سودائی قصاب کوچه و میرزا قیام الدین قیام و غیره الی حضرت
ملک الشعرا بیتاب که از اعمام شان بودند، همه و همه شاعر و نویسند
گان عصر خویشند. فیض و میراث خانه دانی و سرشت زیبا پرستی چنان
در شعر و موسیقی مشهورشان کرده بود که با حفظ هزاران اشعار آبدار
متقدمین و متأخرین شب و روزش با سخنوران و موسیقیدانان عصر
سپری می شد. البته مصداق قولم حالا نیز استادان خرابات و موسیقی

نوازان و سخنوران و شعر دوستان دیده گی و شنیده گی خواهد بود، از همین جاست که زبان زد خاص و عام میشد، مثل فرد های مشهور فوق الذکر و یا:

چون رسی بر سر خاکم نگه شیرین کن
که استخوانم همه امیخته نسوار است

(مقصد از نسوار تلخ و تلخی گناه است)

و یا:

با اهل درد، شام و صبا گریه می کند
هر کس که گشت همدم ما گریه می کند
در پیری از تجسس گردون حذر کنید
خم گشته قامتان، به عصا گریه می کند

* * *

غزل های بسیاری از دوران جوانی ام را چون به کاغذ پاره های نوشته می کردم، همه مفقود شدند و چندان به یادم هم نمانده است. بعد از آنکه در سنوات ۱۳۳۵ الی ۱۳۴۰ شروع به تدوین غزل ها کردم، به یافتن بسیار غزل هایم موفق نشدم، بعضی اشعار و غزل هایی را که برای دوستانان نوشته کرده ام، چون به دیوان نگرفته بودم، آنها هم به حساب مفقود آمده. زمانیکه به قدر و اهمیت اشعارم فهمیدم، به تدوین کامل زندگی شاعرانه خود کامیاب نگردیدم، لهذا این دیوان سراسر ناقص است و اشعار پر شور ایام جوانی ام را بسیار کم دارد، اگر کم کم یادم آید، ثبت دیوان خواهم کرد، ولی افسوس که پیری نقص های حافظه را در بردارد!

پور غنی